

فرهنگ کنایات

بررسی کتاب

بهاء‌الدین خرمشاهی

فرهنگ کنایات، فرهنگی است نسبتاً جامع، در یک مجلد (قطع وزیری، ۵۱۸ صفحه، دو ستونی) تدوین آقای دکتر منصور ثروت استاد دانشگاه تبریز که چاپ دوم آن با بازنگری و افزایش در سال ۱۳۷۵ از سوی انتشارات سخن انتشار یافته است و با سکوت منتقدان و احتمالاً با استقبال ملایم خوانندگان مواجه شده است. جای این فرهنگ در فرهنگ‌نگاری امروز فارسی خالی بود. لذا باید از مؤلف کاردان و کوشای آن سپاسگزار بود. طبعاً این اثر مانند همه کتابهای لغت اثری است مرجع و قابل مراجعه، اما فراتر از آن قابل مطالعه هم هست. زیرا لایه و بافتی از زبان را که اهل زبان با آن آشنایی ناخودآگاه و غریزی دارند، به صورت خودآگاه و در هیأتی توجه‌انگیز و تأمل‌انگیز عرضه می‌دارد. به عبارت دیگر مثل کتابهای عادی لغت یا لغت عادی نیست که قابلیت مطالعه یا خوانایی و خوشخوانی اش کم است. بر اثر همین جاذبه و این جنبه جذاب، بنده نیز ساعتها آن را تورق کردم و صدها مدخل آن را با علاقه مطالعه کردم، سپس چون علاقه انتقادی‌ام به آن جلب شد، قدری هم منتقدانه در عین حال همدلانه و غیر مدعیانه در آن نگریستم و گاه یادداشتهایی در حاشیه بعضی از صفحات آن نوشتم که این نقد و معرفی را با استفاده از همان یادداشتهای می‌نگارم و مقصودم از این نقد و نگارش، عیب‌جویی و بدتر از آن بهانه‌جویی بی‌دردانه نیست. من خود ساله‌ست که با تألیف و تدوین کتابهای مرجع آشنایی یا در آن دست دارم (از جمله دایرةالمعارف تشیع، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی و فرهنگ دانشنامه فرزانه - انگلیسی به فارسی - که این دو اثر اخیر در دست حروف نگاری است). بر اثر همین تجربه‌های

پانزده-بیست ساله از کم و کیف و به ویژه از مشکلات تدوین و تألیف آثار مرجع، که فرهنگها از دشوارترین آنهاست، آگاهی دارم و می‌دانم که داشتن کمبود و افتادگی از عوارض طبیعی این گونه آثار است. لذا به صرف دیدن هشت - ده کمبود و افتادگی، حکم به ناقص و بیفایده بودن اثری نمی‌کنم؛ و به مدلول سخن معروف که «الدرس حرف و التکرار الف» برآیم که تألیف کتاب مرجع و طبع آن یک بار است، اما ویرایش و پیرایش آن بسیار و بلکه کاری است بی‌پایان و اینهمه ذیل یا فواید/ فائدت که بر کتابهای لغت در گذشته و حال می‌نوشتند، حاکی از همین واقعیت است. ذیل فرهنگ لغت معروف عربی *اقرب الموارد* خود یک جلد از چاپ ۳ جلدی این اثر است. یا کسانی که گمان می‌کنند *لغتنامه دهخدا*، *لغتنامه جامع و کامل فارسی* است، اشتباه می‌کنند. دوست دانشور و واژه‌شناس و فرهنگ‌نگار بزرگ معاصر جناب آقای دکتر رواقی برآیند که فرهنگ جامع فارسی آرمانی و نسبتاً کامل حجمی دو سه برابر *لغتنامه دهخدا* خواهد داشت. یا بر فرهنگ فارسی تألیف ارزشمند شادروان دکتر معین، ذیلی برابر با نیمی از حجم آن، باز بدون ادعای کاملیت و جامعیت و استقصای تام می‌توان نگاهت.

از سوی دیگر و در تأیید همین معنی گفته‌اند که کتاب مرجع به محض انتشار کهنه است. یعنی نیاز به نوسازی دارد. یا نیاز به تکمیل و تکمله و رفع کمبودهای اساسی و اغلاط علمی دارد (اغلاط مطبعی هم که در عرف مطبوعات عربی و فارسی، ریشه کن کردنی نیست و ایرانیان و عربها از این بابت چه بسیار عقب‌تر از فرنگان هستند).

این مقدمات را از آن لحاظ عرض می‌کنم که مبدا کسی سهل‌گیرانه تصور کند زحمات فوق‌الطاقة مؤلف فرزانه و سختکوش فرهنگ‌کنایات را قدر نمی‌دانم یا ارج نمی‌گذارم. تا آنجا که من اطلاع دارم این نخستین فرهنگ از نوع خود در زمینه کنایات و عبارات و تعبیرات مجازی در زبان فارسی است و کمبودها و کاستیها و اشکالات احتمالی دیگر آن طبیعی و قابل انتظار و بحمدالله قابل استدراک و رفع است.

در تعریف کنایه لازم نیست به سراغ آثار تفنازانی از *مطول* گرفته تا مختصر برویم.

زیرا به بحث فنی در این باره نیاز نداریم و به جای بحثهای دراز آهنگ و ثقیل و پر؛ اصطلاحات متون بلاغی، به همین مقدار بسنده می‌کنیم که مراد مؤلف از کنایه، تعبیر، عبارت مجازی (در برابر حقیقی) است. فی‌المثل اگر بگوییم کسی خام‌خوار است، کلمه «خام‌خوار» در معنای حقیقی به کار رفته است. اما اگر بگوییم زید محقق پخته خواری است پخته‌خوار در معنای حقیقی به کار نرفته است و مراد از آن آدمی است که سخت‌کوش نیست؛ آسان طلبانه از حاصل رنج و زحمت (و در اینجا: تحقیق) دیگران استفاده می‌کند و به قول معروف «در مرغانی شکار می‌کند» نه سلحشورانه در جنگل و صحرا که مظان خطر است؛ هر بیشه‌گمان میر که خالی است. دکتر ثروت از قول ادب پژوه معاصر آقای دکتر شمیسا چنین نقل کرده است: «بحث کنایه در کتب بلاغی قدیم بحث مستقلی نبوده است و با صورت کلی مطرح نشده و در عرف عالم (یعنی از نظر مردم و در نظر مردم عادی و غیر اهل تخصص) به استعاره، تشبیه و به هر مجازی کنایه گفته‌اند» (مقدمه، صفحه «ض» نقل؛ کتاب بیان اثر دکتر شمیسا، ص ۲۴۹).

پس بحث فنی دربارهٔ چون و چند کنایه و فرق آن با تشبیه و استعاره لازم نیست؛ همان مثال خام‌خوار و پخته‌خوار که چند سطر پیش مطرح شد، کافی است و برای روشن‌تر شدن زمینه بحث و تقریب به ذهن می‌توان گفت که مراد از «کنایه» در فرهنگ *idiomatic* / *allegorical* کنایات به *figurative* انگلیسی برابر با این معادله‌هاست: که ترجمه تحت اللفظی این عبارات از *metaphorical* این قرار است: *expression / phrase* عبارت / تعبیر اصطلاحی / کنایی / مجازی / استعاری.

چاپ اول فرهنگ کنایات، فقط مبتنی بر استخراج کنایات پنج فرهنگ کهن فارسی، یعنی فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، چراغ هدایت، غیث اللغات و آندراج بوده است. اما مؤلف پس از انتشار کتاب به تجربه درمی‌یابد که بهتر آن است که با افزایش کنایات و تعبیّرات و لغات کنایی - مجازی جدید، فرهنگ خود را روزآمد و خواندنی‌تر کند. لذا به متابعی که پس از آندراج تألیف شده، روی می‌آورد و از فرهنگ فارسی شادروان دکتر معین



و لغتنامه دهخدا نیز تعبیرات و عبارات و اصطلاحات کنایی - مجازی را استخراج می‌کند. همچنین از چند اثر مهم دیگر مانند کتاب کوچه تدوین احمد شاملو؛ و در این باره در دیباچه چاپ دوم چنین می‌نگارد: «چاپ اخیر شامل مزایای بیشتری نسبت به چاپ نخست است». اولاً همچنانکه پیشتر اشاره شد حداقل شش هزار مدخل تازه بدان افزوده شده است. در این افزایش نه تنها دو فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا به دقت بازبینی شده، بلکه فرهنگ معاصر، کتاب کوچه شاملو، فرهنگ عامیانه جمالزاده، مجموعه اطلاعات پنج گنج نظامی تصحیح مرحوم وحید دستگردی، دیوان حکیم شفاپی، تصحیح مرحوم دکتر بنان، مثنوی مولوی تصحیح مرحوم همایی نیز بدان افزوده شده است. بنابراین فکر کردم چه اشکالی دارد کنایات در محاوره مردم و ادبیات امروز نیز تا جایی که حوصله اجازه می‌دهد به مبالغ قبلی اضافه شود و فرهنگ از اختصاص به ادب کهن بیرون آمده شمول وسیعتری پیدا کند.» (دیباچه چاپ دوم، صفحه «ص»).

اینک یادداشتهای انتقادی خود را در آرزوی هر چه کاملتر شدن این فرهنگ کم نظیر و ارزشمند عرضه می‌دارم و گفتنی است که بحث و یادداشتهای انتقادی بنده فقط مربوط به حرف «آ» (صفحات ۱ تا ۲۲ فرهنگ کنایات) است.

۱. در مدخلی تحت عنوان «آب آب» آمده است: کنایه از ذات باری - تعالی -؛ و بر خلاف اغلب قریب به اتفاق مدخلها و تعریفات دیگر این کتاب، در پایان تعریف ذکر منبع نشده است. بر نگارنده این سطور معنای «آب آب» معلوم نشد. اگر صاحب‌دلی به معنای آن پی برد خوانندگان نشریه گلستان و بنده را بی‌خبر و محروم نگذارد.

۲. بعضی مدخلها هست که کنایی یا مجازی نیست. بلکه دارای معنای حقیقی است. از این نوع، چند نمونه یاد می‌کنیم.

الف) آب آوردن چشم: که معنای آن آب مروارید گرفتن است و این به گمان من کنایی نیست. زیرا «آب آوردن» در اینجا یعنی تباه شدن بافتها یا عدسی و غیره و آب آوردن بعضی اعضای دیگر بدن انسان یا حیوان هم داریم.



ب) آب بر روی کسی بستن: کنایه از بازداشتن آب، این هم معنای حقیقی است، نه مجازی یا کنایی.

پ) آب پشت: کنایه از منی، آب حرام، آب کمر، آب مرد، آب ناف. در هر حال این هم کنایی و مجازی نیست.

ت) آب در حلق شکستن / آب در سینه شکستن: کنایه از بند شدن آب در گلو / دردی گذرا و مختصر پس از خوردن آب در سینه پیدا آمدن. این تعبیر هم حقیقی است. مگر نه حدودی معنای شکستن.

ث) آب و هوا: شرایط طبیعی یک محیط. این نیز معنای حقیقی است. اتفاقاً «آب و هوا» در عرف امروز زبان فارسی یک معنای کنایی دارد. وقتی جوانی به دوستش می‌گوید: «بیا سیزده به در با هم برویم پیک نیک، مطمئن باش آب و هوا هم خوب است» منظور او از خوب بودن آب و هوا این نیست که هوا خوش است و شرایط محیطی و جوئی مناسب است، بلکه این است که دختران زیبارویی هم آنجا هستند.

ج) آل رسول کنایه از سادات بنی فاطمه که از نسل حضرت رسول‌اند. به ارزیابی اینجانب این معنی آل هم حقیقی است.

چ) آلونک: کنایه از خانه محقر و کلبه. این نیز در فارسی امروز معنای حقیقی این کلمه است.

ح) آهستگی: رنق، ملایمت، مساهلت. مقابل خشونت. حلم و بردباری. وقار. این نیز معنای حقیقی آهستگی است. مگر اینکه آهستگی را فقط به معنایی که امروز کلمه آهسته دارد در نظر بگیریم. در ادب قدیم آهسته به معنی حلیم و آهستگی به معنای حلم بوده است. اگر اشتباه نکنم این مصراع از فردوسی است که می‌گوید: جوانی خردمند و آهسته بود.

خ) آب باز: به معنای شناور. این نیز معنای حقیقی است.

۳. بدون مقابله با فرهنگهای دیگر، یا هرگونه مقابله نامه (= چک لیست)، صرفاً با مراجعه به محفوظات و ذهنیات خود، به چندین فقره افتادگی و کمبود، فقط در حرف «آ»

برخوردم که به ترتیب الفبایی می‌نگارم. امید است برای بهسازی و تکمیل این فرهنگ به کار آید.

- آب از آب تکان نخوردن: (فقط منفی به کار می‌رود) یعنی هیچ‌گونه تغییر و تحولی رخ ندادن. مثال: «در همان شب پدرش مرد/ کودتا رخ داد، اما آب از آب تکان نخورد.»

- آب/ آبها از آسیاب افتادن: آرامش (مجدد) مستقر شدن، خوابیدن سرو صدا یا جنجال یافته، یا منتفی شدن یک بحران. مثال: «پس از آزادی از زندان چند وقتی خانه‌نشین شد، اما رفته‌رفته که آبها از آسیاب افتاد، آفتابی شد/ از خانه بیرون رفت.»

- آب خزینته: با آب خزینته دوست گرفتن نظیر از کیسه خلیفه بخشیدن. یعنی مفت و مجانی و بدون مایه گذاشتن معنوی یا مخصوصاً مادی، با کسی دوستی به هم رساندن. مثال: «بله او را می‌شناسم اشکالش این است که با آب خزینته دوست می‌گیرد.»

- آب اماله: برای این عبارت اضافی معنایی آمده (مایع بیش از حد رقیق و آبکی و غیره) اما معنای کنایی دیگری هم این تعبیر دارد و آن کنایه از کسی است که هرزه باشد و مدام به جایی برود و بیاید و تردد بیهوده کند.

- آب اندیشه سوز: در ساقی نامه حافظ آمده است: بیار ساقی آن آب اندیشه سوز/ که گر شیر نرشد شود بیشه سوز ... به من ده ... مراد از آب اندیشه سوز، یعنی آبی که نگرانی و اضطراب را زایل کند، شراب است.

- آب برداشتن: کنایه از ایجاد کردن مسأله و مشکل و ماجرا و غیره. مثال: «این حرف که شما می‌زنید خیلی آب برمی‌دارد.»

- آب بندی کردن: کنایه از تنظیم کردن ماشین آلات، دستگاهها و غیره. مثال: «این پمپ/ کولو/ موتور/ شما خوب آب بندی نشده است.»

- آب به آب شدن: به معنای الف) برهم خوردن حال و مزاج کسی بر اثر مسافرت و تغیر مکان و غیره. مثال: برای ایام عید رفتیم به کیش، اما من آب به آب شدم و به ما خوش

نگذشت». ب) کنایه از فوت کردن، ورپریدن و نظایر آن. مثال: «طفلکی خیلی هول کرده بود. همان شب آب به آب شد.»

- آب به آسیاب کسی / دشمن ریختن / انداختن: به معنای خواسته - ناخواسته و نهایتاً به نفع حریف / رقیب / مدعی / دشمن رفتار کردن، دشمن کام شدن. مثال: «آنها با این اقداماتشان آب به آسیاب دشمن / فلان حزب می ریختند.»

- آب به دست کسی دادن: کنایه از حداقل خدمت و تیمار و مراقبت کسی. مثال: «این بچه آب به دست من نمی دهد.»

- آب به روده گرفتن: کنایه از بهبودی یافتن و به قول امروز «رو آمدن». مثال: «پس از یک مدت دوندگی و سختکوشی آبی به روده گرفت و برای خود مغازه‌ای باز کرد.»

- آب به زیر پوست کسی دوییدن: کنایه از بهبود حال یافتن و آب و رنگ خوش و حاکی از سلامت پیدا کردن. مثال: «پس از یک مدت یک روز تصادفی او را دیدم. آب به زیر پوستش دوییده بود. کلی افاقه کرده بود. خوشحال شدم.» (استدراکاً باید عرض کنم که در این فرهنگ این مدخل به صورت: «آب زیر پوست رفتن» آمده است.)

- آب (دو نفر / کس / تن) به یک جوی نرفتن: کنایه از ناسازگاری بین دو نفر، امکان سازش و همکاری نداشتن دو نفر. مثال: «اصلاً بگذار حرف آخر را بزنم. آب من و شما به یک جوی نمی رود.» (استدراکاً باید بیفزایم که مدخل «آبشان از یک جوی نرفتن» در فرهنگ کنایات، به همین معنی به کار رفته است.)

- آب پاکی روی دست کسی ریختن: یعنی حرف آخر و قطعی و قاطع را به کسی زدن، پرده‌ها را کنار زدن و ترک مدهانه و ترک چند پهلوگویی یا رفتار مبهم. مثال: «چرا استخوان لای زخم می گذاری چرا مص - مص می کنی. آب پاکی را بریز روی دستش.»

- آب خنک خوردن: کنایه از زندان رفتن، به حبس افتادن. مثال: «دست آخر اختلاسش رو شد و چند سالی آب خنک خورد.»

- آب خوردن: به صورت آب خوردن / آب خوردن: کنایه از کار سهل و ساده. مثال:



هر کاری داری بگو، مضایقه نکن پست کردن این نامه که آب خوردن است.»

- آب خوش از حلق کسی/ گلوی کسی پایین رفتن: کنایه از آسودگی و آسایش
غالباً در جملات منفی به کار می‌رود). مثال: «در آن دو هفته همه‌اش نگران بودیم. آب
خوش از گلو/ حلقمان پایین نرفت.»

- آب خوردن چشم: کنایه از توقع، انتظار یا امید داشتن. مثال: «او که خیلی سر به
هواست. درست و حسابی درس نمی‌خواند. من که چشمم آب نمی‌خورد در کنکور
قبول بشود.»

- آبدار: به ویژه در ترکیبات اضافی نظیر: شعر آبدار، فحش آبدار، یعنی غزّا و بڑا،
صریح و مؤثر و نظایر آن.

- آب در دل کسی تکان خوردن/ نخوردن: کنایه از بی‌خیالی و بی‌غمی و بی‌غمی و
سنگین حرکتی بی‌توجهی. مثال: «هر چه حرص و جوش زد، عین خیالش نبود. آب توی
دلش تکان نمی‌خورد.» یا «جوری کار می‌کند که آب توی دلش تکان نمی‌خورد.»

- آب دست/ آبدست: به معنای وضو هم هست که از قلم افتاده است.

- آبدوغ خیاری (به ویژه با کلمه ژست به کار می‌رود): کنایه از سطحی و بی‌ارزش و
پیش پا افتاده، قلابی، توخالی. مثال: «این ژستهای آبدوغ خیاری چیست که برای ما
می‌گیری؟»

- آب دیزی را زیاد کردن: کنایه از پذیرایی سهل و ساده و تدارک سردستی. مثال:

«خواهش می‌کنم شب (برای شام) تشریف بیاورید منزل ما. آب دیزی را زیاد می‌کنیم.»

- آب را آب کشیدن: کنایه از وسواس طهارت یا شست و شو داشتن. مثال:

«نمی‌دانی چه حاج خانم تمیزکاری است. آب را آب می‌کشد.»

- آب رفتن: یعنی کاهش طول پیدا کردن، کوچک و کوتاه شدن چیزی به ویژه

پارچه/ لباس و نظایر آنها بر اثر شست و شو. مثال: «این پیراهن فعلاً خوب است. اما باید

دید آب می‌رود یا نه؟»



- آب زیو: کنایه از چای کمرنگ یا سوپ رقیق و آبکی.

- آب زیرکسی رفتن: یعنی خطرات احتمالی متوجه کسی شدن، پیش آمدن و ناخوشایند یا پیش بینی نشده. مثال: «خاطرت جمع باشد او جایی نمی خوابد/ نمی نشاند»
که آب زیرش برود.» (توضیحاً باید گفت که در فرهنگ کنایات مدخلی شبیه به این آب است. به صورت: آب به زیرکسی آمدن: کنایه از سرآسیمه شدن و گردانیدن).

- آبستن حوادث: به معنای محتمل خطرات یا دربردارنده حادثه‌های ناگوار. مثال: «شب ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ تهران آبستن حوادث بود.»

- آبستن کردن: تعبیر بی ادبانه، به معنای بیش از اندازه مزاحم و زحمت افزایی کسی شدن.

- آب طربناک: کنایه از شراب. حافظ گوید: خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز.
- آب کردن: علاوه بر معنایی که در فرهنگ کنایات آمده به معنای خجالت دزدیدن و بی اندازه هم هست. مثال: «آن زن توی اتوبوس هر چه دلش خواست به شوهرش گفت. بیچاره را آب کرد.»

- آب غوره گرفتن: کنایه از گریه کردن. مثال: «بچه بلند شو خجالت بکش، نیست این همه آب غوره بگیری.»

- آب قاطی کردن: به معنای اطمینان دادن، از پیش خود چیزهای اضافی یا نادرست چیزی/ حکایتی افزودن. مثال: «من مو به مو حرفهایش را گوش کردم. عین داستان را نگفتم خیلی آب تویش قاطی کرد.»

- آبکی: معنای حقیقی این کلمه آبدار، پرآب، رقیق بیش از حد. مثلاً «این آبدار شربت خیلی آبکی است.» اما معنای مجازی و کنایه آن یعنی بی رمق، بی رونق، بی جان، اثر، رکیک، سست، بدنتبانی (به ویژه در مورد شعر آبکی). مثال: «بچه جان به جای نوشیدن و چاپ کردن این داستانهای آبکی، بهتر است چهار تا کتاب بخوانی.»

- در فرهنگ کنایات، یا دیدن تعبیر «آبگینه و سنگ با هم بودن» به معنای



مخالف برابر هم افتادن، به صرافت مترادف آن که «کارد و پنیر» باشد افتادم، اما دیدم جای آن بر این کتاب خالی است.

- آب و آتش: مراد خود این دو کلمه و ترکیب عطفی نیست. بلکه تعبیراتی است نظیر: «مثلاً آب روی آتش بود» یعنی خیلی مؤثر بود. «خود را به آب و آتش زدن» یعنی ستهای تلاش خود را کردن، به هر در زدن، بالای جان زدن. حتی گویا معنای سومی هم از آب و آتش به معنای دو چیز مختلف و مخالف و ضدین برمی آید. سعدی گوید: آب را قول تو با آتش اگر جمع کند / نتواند که کند عشق و شکیبایی را. یا حافظ گوید: آب و آتش به هم میخته‌ای از لب لعل / چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای.

- آب و گل: مراد فقط این ترکیب عطفی نیست که به معنای بنیه، وجود، بنیاد، شالوده است، چنانکه در بیتی منسوب به حافظ آمده است: خواست تا آنکه ببیند به جهان صورت خویش / خیمه در مزرعه آب و گل آدم زد. بلکه ترکیبات دیگر هم هست نظیر: از آب و گل درآمدن / بیرون آمدن: یعنی از ناشیگری و حالات اولیه بیرون آمدن، از خامی درآمدن. مثال: «عجله نکن. باید یک مدت شاگردی بکنی، بعد که از آب و گل درآمدی، می توانی برای خودت استادکار بشوی.» همچنین: حق آب و گل داشتن به معنای داشتن حق و حقوق و سابقه در کاری، به خاطر قدمت و خدمت دارای حق و حقوقی بودن. مثال: «هرچه کم محلی میکنید، من نمی گذارم از اینجا بروم. هرچه باشد من اینجا حق آب و گل دارم.»

- آب / آبی گرم کردن: کنایه از سودی / نفعی / فایده‌ای حاصل کردن. مثال: «ببخود تلاش و تقلا نکن. از این کار / بابا که من دیدم آبی گرم نمی شود.»

- آتش بیار معرکه: کنایه از دو به هم زن، سعایت کننده، کسی که به جنگ و جدال دو طرف دامن می زند. مثال: «حالا ما با هم یک بگو - مگویی قدیمی داریم، تو چرا آتش بیار معرکه شده‌ای؟»

- آتش تند: مانند تب تند است (که آن هم در فرهنگ کنایات نیامده است)، به معنای علاقه / اشتیاق / هیجان شدید و زودگذر. مثال: «یادت هست که اول کار، در سه چهار



سال پیش چه آتش تندی داشتی؟»

- آتش زیر خاکستر: کنایه از چیزی که واقعیت و موجودیت پنهان داشته باشد.

مثال: «بعدها که ده بیست سال گذشت، معلوم شد که عشق او به آن دختر آتش زیر خاک بوده است.»

- آتش مزاج: در فرهنگ کنایات معنای تند، آنکه زود خشمگین شود، از حال بر

برای آن آمده است. اما امروزه آتش مزاج / آتشین مزاج به معنای شهبانی و کسی که شهبان جنسی شدید دارد، به کار می‌رود.

آلت دست / آلت معطله: آلت دست یعنی کسی که بازبچه دست کسی و زبون

باشد و مطیع چشم و گوش بسته و تسخیر شده. آلت معطله کنایه از آدم / یا دستگاهی است که بیکار و لااائل مانده / گذارده شده باشد.

آلاف - الوف: معنای لغوی و حقیقی آن یعنی هزاران هزار و معنای مجازی آن به

مال و ثروت و مکننت بسیار زیاد. مثال: «در کمتر از یک سال خودش را بست و به آلاف الوف رسید.»

- آلو به گلو کنایه از چیز سهل الوصول یا آسان یاب.

- آمد - نیامد: احتمال خوب / بد داشتن چیزی، شگون داشتن یا نداشتن چیزی

مثال: «خانه نو هم آمد - نیامد دارد.»

- آهوگردانی: کنایه از خوش خدمتی. مثال: «همه‌اش دور و بر او می‌پلک

حسابی / برایش آهو گردانی می‌کرد.» نظیر بادمجان دور قاب چینی، یا چغندر مخدو کردن (که از این دو اصطلاح اخیر، اولی در فرهنگ کنایات آمده و دومی نیامده است).

با آرزوی چاپهای هر چه کاملتر و منقح‌تر این اثر گرانسنگ، این نوشته قلم انداز

پایان می‌بریم.